

نقد حدوث جهان با فرض نظریه استاتیک زمان (پاسخی به اندرو لوک)

سید محمد میرلوحی^۱

چکیده

کریگ دو برهان برای اثبات حدوث جهان اقامه کرده است. برهان اول مبتنی بر استحاله تحقق بینهایت بالفعل و برهان دوم با فرض امکان تحقق بینهایت، تحقق آن به شکل تدریجی را محال میداند. دومین برهان مبتنی بر نظریه دینامیک زمان است. اندرو لوک مدعی است میتواند با تغییر در صورتبندی برهان، حتی با فرض نظریه استاتیک زمان، از برهان دفاع کند. او سه استدلال برای حدوث جهان در نگاه استاتیک بیان کرده است. استدلال اول تناقض رسیدن به پایان یک بی پایان، استدلال دوم عدم امکان عبور از محدود و رسیدن به نامحدود و سومین استدلال به شماره در آمدن بینهایت در فرض ازلی بودن جهان است. ما در

۱. پژوهشگر و عضو گروه علمی نقد الحاد مؤسسه خاتم النبیین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

این مقاله هر سه استدلال لوک را غیر منتج میدانیم و با فرض نظریه استاتیک، استدلال‌های او نتیجه بخش نیستند.

واژگان کلیدی: حدوث، زمان، ازلیت، ابدیت، بینهایت بالفعل، بینهایت بالقوه، نظریه داینامیک و استاتیک زمان.

مقدمه^۱

بحث حدوث جهان یا ازلی بودن آن، همواره ذهن بسیاری از انسان‌ها را به خود مشغول کرده است. در تاریخ اسلام بسیاری از متکلمین با در نظر گرفتن حدوث جهان، احتیاج آن به خالق و علت را نتیجه می‌گرفته‌اند. بعد از آنکه در بسیاری از بحث‌های فلسفی اسلامی، به نوعی از حدوث جهان صرف نظر شد و موجودات ازلی به غیر از باری تعالی مورد پذیرش قرار گرفت، این برهان در سنت اسلامی به پررنگی گذشته استفاده نشد. ویلیام لین کریگ با اقامه دو برهان، مدعی است که می‌توان ثابت کرد جهان حتماً باید حادث باشد و امکان ازلی بودن آن را منتفی می‌داند. اولین سؤالی که ذهن را به خود مشغول می‌کند، این است که اگر جهان حادث باشد، آیا می‌توان درباره زمان پیش از آن سخنی گفت؟ اساساً قبل از جهان، زمان محقق بوده است یا نه؟ از آنجا که بحث حدوث جهان با موضوع زمان، بسیار درهم‌تنیده و مرتبط است، کریگ در موضوع زمان نیز از نظریات خاصی دفاع و برطبق آن‌ها از برهان خود دفاع می‌کند؛ مثلاً درباره اولین سؤال که مطرح شد، او زمان را بدون رخ دادن حادثه بی‌معنا می‌داند و تحقق زمان را متوقف بر تحقق حادثه در نظر می‌گیرد. مسئله نگاه A و B، یکی از موضوعات دیگری است که مرتبط با ماهیت زمان است.

در نگاه A (dynamic theory of time) تنها حال، در حال تحقق است و گذشته محقق شده و آینده نیز هنوز تحقق پیدا نکرده است. در این نگاه بین گذشته و حال و آینده، تفاوت حقیقی وجود دارد.

در نگاه B (static theory of time) فی الواقع تفاوتی میان گذشته و حال و آینده وجود ندارد و به تعبیر انگلیسی، تمامی حوادث coexist هستند. از نتایج اولیه این نظریه این است که به نوعی تدریج و گذر زمان، امری موهوم و ذهنی خواهد بود و در حقیقت، تحقق همه حوادث به شکل هم‌زمان است. کریگ در نوشته‌های خود از نگاه داینامیک

۱. با تشکر و تقدیر از مساعدت‌های جناب دکتر محسن فیض‌بخش.

دفاع می‌کند و این نظریه را منطبق با شهود اولیه می‌داند. او دو برهان برای حدوث جهان اقامه کرده است. در اولین برهان با توجه به تناقضات و مشکلاتی که در ذات بی‌نهایت بالفعل وجود دارد، مطلقاً تحقق بی‌نهایت در جهان را غیرممکن می‌داند. دومین برهان کریگ، با صرف‌نظر از مطلب گذشته (غیرممکن بودن تحقق بی‌نهایت)، ایجاد بی‌نهایت را با افزودن تدریجی و پی‌درپی، محال می‌داند. کریگ در کلمات خود این‌گونه تصریح می‌کند که اگر بنا باشد بی‌نهایتی در جهان محقق شود، باید دفعی باشد و نه تدریجی. در مقدمه دوم برهان نیز به این موضوع اشاره می‌کند که جهان و حوادث زمانی، به تدریج و به شکل افزون‌شونده در حال شکل‌گیری هستند؛ پس سلسله حوادث جهان، هرگز نمی‌توانند یک بی‌نهایت بالفعل باشند. دقت کنید که در این فرض ما با ابدی بودن جهان مشکلی نداریم؛ چون ابدیت یک بی‌نهایت بالفعل نیست، بلکه تنها یک بی‌نهایت بالقوه به حساب می‌آید. مسئله بی‌نهایت بالفعل و بالقوه از موضوعاتی هستند که کریگ به آن‌ها پرداخته است. او بعد از تعریف آن‌ها، بحث را بر بی‌نهایت بالفعل متمرکز کرده است.

اندرو لوک تلاش کرده است، برهان دوم کریگ را به‌نوعی تغییر دهد تا نگاه به زمان در آن دخالتی نداشته باشد و در هر دو نگاه، برهان منتج باشد. برهانی که او تقریر کرده است متوقف بر محال بودن شمارش بی‌نهایت در هر نگاه به زمان است. به نظر می‌رسد استدلال‌هایی که او برای این موضوع اقامه کرده است، خود متوقف بر نگاه داینامیک به زمان است و لذا همچنان برهان، متوقف بر این نگاه باقی می‌ماند. نکته دیگر هم تالی فاسد این نگاه یعنی دست‌کشیدن از اعتقاد به ابدیت است.

اثبات حدوث جهان

همان‌طور که در گذشته به آن اشاره شد، کریگ برای حدوث جهان دو برهان اقامه کرده است. این مقاله دومین برهان را مورد مطالعه قرار داده است.

صورت‌بندی دومین برهان کریگ برای حدوث جهان، بدین‌گونه است:

مجموعه وقایع زمانی این جهان، به‌وسیله اضافه‌شدن پی‌درپی وقایع به‌وجود آمده‌اند.

مجموعه‌ای که به‌وسیله اضافه‌شدن اعضای پی‌درپی ایجاد شود، نمی‌تواند یک مجموعه بی‌نهایت بالفعل را ایجاد کند.

پس مجموعه حوادث زمانی، نمی‌تواند یک مجموعه بی‌نهایت بالفعل باشد.

مقدمه اول برهان با نگاه داینامیک به زمان، پذیرفته می‌شود. گرونباوم این مطلب را به‌عنوان یک اشکال مطرح می‌کند و می‌گوید این نظریه تنها برای کسانی که زمان را داینامیک می‌دانند، قابل‌پذیرش خواهد بود.^۱ کریگ به این مطلب واقف بوده و در نوشته‌های خود از نگاه داینامیک، دفاع می‌کند. همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، نگاه داینامیک به زمان، نگاهی است که شهود اولیه ما آن را تأیید می‌کنند. طبیعتاً در نگاه استاتیک به زمان، دیگر نمی‌توان گفت حوادث به‌شکل افزون‌شونده و پی‌درپی رخ می‌دهند؛ لذا صحت این مقدمه از بین می‌رود (تمامی واژگان «افزون‌شونده و پی‌درپی» به‌عنوان معادل مفهوم successive addition به‌کار می‌روند).

اندرو لوک مدعی است برهان دوم کریگ را به‌گونه‌ای تغییر می‌دهد که دیگر نظریه داینامیک را پیش‌فرض نداشته باشد.

صورت‌بندی که او ارائه داده است، بدین‌گونه است:

اگر جهان ازلی باشد، آن‌گاه شخصی که در تمام زمان‌ها حاضر و مشغول شمارش باشد، می‌تواند با شمارش حادثه‌ها یا زمان‌ها در یک نقطه، بی‌نهایت بالفعل را بشمارد. برای هیچ شخصی، حتی شخصی که در تمام زمان‌ها مشغول شمارش باشد، ممکن نیست که بتواند بی‌نهایت را در یک زمان خاص بشمارد.

به‌طور کلی (متافیزیکی) غیرممکن است که جهان بدون نقطه شروع (ازلی) باشد. اندرو لوک ادعا می‌کند که در این صورت‌بندی جدیدی که برای برهان ارائه کرده است، دیگر تفاوتی نمی‌کند که درباره زمان، نظریه استاتیک را بپذیریم یا داینامیک؛ چراکه در هر صورت باز می‌توان از این موضوع دفاع کرد که همواره شمارش بی‌نهایت، محال است.

او برای محال‌بودن شمارش بی‌نهایت، سه دلیل اقامه کرده است:

هیچ‌کس نمی‌تواند به پایان چیزی برسد که پایانی ندارد؛

هیچ‌کس نمی‌تواند از محدودیت و منتهی‌بودن، به بی‌حدی و بی‌نهایت برسد؛

اعضای بی‌نهایت بیشتر از آن هستند که بتوانند به‌شماره درآیند.^۲

لوک در ادامه تأکید می‌کند که دلیل سوم، به دلیل اول و دوم وابسته نیست. در واقع دلیل سوم مبتنی بر ماهیت (طبیعت) بی‌نهایت بالفعل و ماهیت شمارش است. تعداد یک بی‌نهایت، صفت ضروری برای بی‌نهایت است. اعضای یک مجموعه بی‌نهایت

1. Grünbaum 1994.

2. Loke 2014a:76.

بالفعل، بیش از حد شمارش هستند؛ پس هیچ‌گاه و در هیچ نقطه‌ای از زمان قابل شمارش نخواهد بود.

اگر بتوان نشان داد که این سه دلیل برای محال بودن شمارش بی‌نهایت، متوقف بر نظریه دینامیک زمان هستند، می‌توان گفت لوک در ایجاد یک برهان مستقل از نظریه دینامیک یا استاتیک، موفق نبوده است.

در ادامه هرکدام از ادله، به صورت جداگانه مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرند و با دو نگاه به زمان، نسبت سنجی می‌شوند.

بررسی دلیل اول محال بودن شمارش بی‌نهایت بالفعل

تقریر استدلال اول

رسیدن به پایان چیزی که پایان ندارد!

تصور کنید شما از یک شروع به شمارش می‌کنید. کدام عدد است که اگر به آن برسید می‌توانید بگویید، من به بی‌نهایت رسیده‌ام؟ آیا اساساً عددی وجود دارد که بگوییم این نقطه پایان یک بی‌نهایت است؟ این دقیقاً معارض با تعریف بی‌نهایت خواهد بود؛ چراکه بی‌نهایت خود به معنی نهایت و پایان‌ناشتن است؛ پس هرگز نمی‌توان توقع داشت با شمارش، به انتهای یک بی‌نهایت رسید؛ چون اساساً نقطه پایانی نیست که شما بخواهید با شروع از نقطه‌ای به آن برسید.

استدلال اول در نگاه استاتیک

در ابتدا باید برای این استدلال، لوازم نظریه استاتیک را مورد مطالعه قرار دهیم. طبق نظریه استاتیک، تمامی حوادث در تمامی زمان‌ها تحقق بالفعل دارند و به تعبیر انگلیسی coexist هستند، برخلاف نظریه دینامیک که تنها حوادث حال تحقق بالفعل دارند؛ اما گذشته، گذشته است و آینده هنوز نیامده است.

دقت شود که در برهان دوم از برهان اول صرف نظر شده و تحقق یک بی‌نهایت بالفعل، ذاتاً محال دانسته نمی‌شود و تنها ایراد در این برهان، شکل‌گیری بی‌نهایت بالفعل به تدریج و با حوادث پی‌درپی (به بیان کریگ) و امکان شمارش بی‌نهایت (به بیان لوک) است. لوک به عنوان دلیل اول بر استحاله شمارش بی‌نهایت، رسیدن به نهایت یک بی‌نهایت را عنوان کرده است. نشان داده می‌شود که پذیرش نظریه استاتیک، ایراد را برطرف می‌کند. با پذیرش این نگاه، رسیدن اصلاً معنا نخواهد داشت؛ بلکه در تمامی زمان‌ها هستید. اگر وجه استحاله، رسیدن به پایان بی‌پایان باشد، حال، دیگر رسیدن بی‌معنا شده است. دست روی هر نقطه‌ای بگذارید، شما آنجا هستید. اگر شمارش را

فرض بگیریم، تنظیر اعداد با حوادث یا زمان‌ها در آن واحد محقق شده است. اگر امکان تحقق بی‌نهایت بالفعل را بپذیرید، دیگر هیچ جای اشکالی باقی نمی‌ماند. نکته دیگر اینکه طبق نظریه استاتیک می‌توان گفت، تمام جهان و تمامی حوادث به‌منزله یک حادثه هستند. می‌توان فرض کرد، تنها و تنها یک حادثه پیوسته محقق شده است و می‌توان به این کل، به‌مثابه یک واحد محقق در آن واحد نگریست. اگر فاصله زمانی یک دقیقه را در نظر بگیرید، می‌توانید بگویید اولین حادثه و اولین نقطه از زمان در این دقیقه کدام است؟ روی هر حادثه نقطه‌ای دست بگذارید، می‌توان نقطه‌ای قبل از آن را یافت. در نظریه استاتیک، جهان تحقق دفعی یک بی‌نهایت بالفعل است و هیچ مانعی از تنظیر آن با یک حادثه عادی پیوسته، باقی نمی‌ماند. با این نگاه، دیگر هیچ مانعی برای رسیدن به هر نقطه نیست. همان‌گونه که وقتی یک حادثه پیوسته رخ داده است و شما به تمامی نقاط این حادثه رسیده‌اید، در اینجا نیز به تمامی نقاط می‌رسید؛ حتی اگر نهایی نداشته باشد، همان‌گونه که تعداد حوادث نقطه‌ای یک حادثه مستمر، بی‌نهایت است.

بررسی دلیل دوم محال‌بودن شمارش بی‌نهایت

تقریر استدلال دوم

هیچ‌گاه نمی‌توان از شمارش یک مجموعه محدود، هر چقدر هم که ادامه پیدا کند به شمارش بی‌نهایت رسید. عبور از مانع محدودیت برای رسیدن به نامحدود، غیرممکن است؛ چراکه تبدیل محدود به نامحدود هیچ‌گاه ممکن نیست و ماهیت این دو، کاملاً متفاوت است و هیچ چیز به تدریج تبدیل به بی‌نهایت نمی‌شود.

استدلال دوم در نگاه استاتیک

با این استدلال، واضح خواهد بود که اگر نظریه استاتیک درباره زمان را بپذیریم، این اتفاق اصلاً تدریجی نخواهد بود. در حقیقت هیچ چیز تدریجی در این عالم وجود نخواهد داشت و تمام حقایق و وقایع به یک‌باره و ناگهانی محقق شده‌اند.

کریگ در کتاب خود بیان می‌کند که تنها راه ایجاد یک بی‌نهایت بالفعل، ایجاد دفعی آن است.^۱

در نگاه استاتیک ما از محدودیت (finite) عبور نمی‌کنیم تا به نامحدود (infinite) برسیم، بلکه از ابتدا با بی‌نهایت روبه‌رو خواهیم بود.

1. craig 1979, 104.

پارادوکس زنو

کریگ در اینجا به تفاوت میان ازلی بودن و پارادوکس زنو می‌پردازد.

پارادوکس زنو را می‌توان این‌گونه بیان کرد: یک شخص برای مثال آشیل می‌تواند مسافتی، مثلاً دور یک زمین فوتبال را طی کند، با اینکه ما می‌دانیم این مسافت از بی‌نهایت اجزا تشکیل شده است، برای مثال می‌توان گفت آشیل در ابتدا باید نیمی از این مسافت را طی کند و بعد باید نیمی از آن نیم باقی‌مانده را و بعد نیمی از نیم باقی‌مانده را و تا ابد این نیمه‌ها قابل تقسیم هستند؛ حال آنکه ما می‌دانیم قطعاً آشیل می‌تواند این مسافت را طی کند، اگرچه قابل تقسیم ذهنی به بی‌نهایت مسافت جزئی باشد.

چرا دربارهٔ زمان هم همین گفته نشود؟ می‌توان بی‌نهایت زمان را گذراند همان‌گونه که هر قطعه زمانی که گذرانده می‌شود، به بی‌نهایت قسمت کوچک‌تر، قابل تقسیم خواهد بود. چیزی که در هر مجموعه پیوسته‌ای، تحقق‌پذیر است (تقسیم به بی‌نهایت جزء کوچک)؛ پس گذراندن بی‌نهایت، چیزی است که ما در گذراندن هر کم پیوسته، مانند زمان انجامش می‌دهیم و از این حیث فرقی با ازلی بودن ندارد. دقیقاً منطبق با پارادوکس می‌توان گفت که اگر یک دقیقه را فرض کنید، من ابتدا باید نیمی از یک دقیقه یعنی ۳۰ را سپری کنم و بعد باید نیم باقی‌مانده، یعنی ۱۵ ثانیه را سپری کنم و همین‌طور تا بی‌نهایت.

کریگ دو فرق جدی میان تناقض زنو و ازلی بودن جهان بیان می‌کند.

در پارادوکس زنو فاصله‌ها، مساوی در نظر گرفته نمی‌شوند؛ درحالی‌که در فرض ازلی بودن جهان، ما می‌توانیم بگوییم، بی‌نهایت سال یا هر مقدار زمان مشخص دیگر با اندازه یکسان سپری شده است. نکتهٔ دیگر اینکه تقسیم ذهنی یک کم پیوسته به اجزای کوچک‌تر، آن را یک بی‌نهایت بالقوه می‌کند و نه یک بی‌نهایت بالفعل.

تنها ذهن ماست که این تقسیم‌ها را انجام می‌دهد و تا هر مقدار که انجام دهیم این تقسیم محقق خواهد بود.^۱

اگر زمان، دینامیک فرض شود، می‌توان بین تناقض زنو و مسئلهٔ ازلی بودن فرق دید؛ ولی در فرض استاتیک، ایراد وارد است.

1. Craig and siclair 2012: 119.

چیزی که استفان پوریر را هم به اشتباه انداخته و تصور کرده، تنها فرض دفاع از حدوث این است که زمان و حوادث را گسسته بدانیم و در فرض «پیوسته در نظر گرفتن زمان» دیگر ازلی بودن ایرادی ندارد و همان طور که ما، در یک لحظه بی نهایت از اجزای زمان را پشت سر می گذاریم، هیچ ایرادی ندارد که ما بی نهایت اجزای یکسان زمان را پشت سر گذاشته و به حال رسیده باشیم.^۱

می توانیم تمام جهان را به منزله یک واحد بینیم که محقق شده است و عملاً همان گونه که درباره حادثه ای سؤال نمی کنیم که چرا بی نهایت جزء آن رخ داده است، جهان را هم یک حادثه با بی نهایت جزء در نظر بگیریم. ما هم وسط این حادثه هستیم و محقق شده ایم.

برخلاف لوک^۲ که تصور می کند جواب پوریر با تأکید بر پیوسته بودن زمان داده می شود، باز هم باید گفت، حتی پاسخ به پوریر متوقف بر نظریه دینامیک درباره زمان است.

راجع به فارق هایی که کریگ بین پارادوکس زنو و ازلی بودن مطرح کرده است، باید گفت: اگر نظریه استاتیک زمان را پذیرفته باشیم، در حقیقت حادثه ای تحقق یافته به نام جهان وجود دارد که می توان فرض کرد، ازلی و ابدی است؛ یعنی هر چه به زمان عقب برویم جهان هست و هر چه جلو برویم، باز جهان هست. این فاصله های زمانی که ما در نظر می گیریم؛ مثل یک ثانیه یا یک ساعت یا یک سال یا یک هزار سال، همه این ها در حقیقت یک حد مایل به صفر هستند که اگر نسبت به کل حادثه بسنجیم، در حقیقت با یک مفهوم حدی روبه رو هستیم و طبق فرض، این زمان ها بناست با هم یکسان بوده و کوتاه شونده نباشند؛ ولی هنوز می توان ادعا کرد تمامی این ها یک مفهوم حدی هستند که از این جهت با پارادوکس زنو مشابهت دارند و چه بسا دلیل اصلی تناقض نمایی، توجه نکردن به این مفهوم حدی باشد.

طبق نظریه دینامیک هرگز نمی توان جهان را به منزله یک واحد در نظر گرفت؛ چراکه در حقیقت حوادث به وجود می آیند و می روند و حوادث آینده به وجود نیامده اند؛ پس اصلاً امکان ندارد که جهان را به مثابه یک حادثه در نظر گرفت. در نظریه دینامیک تنها یک حال محقق داریم که مرز گذشته و آینده است. در این فرض اگر یک فاصله زمانی را در نظر بگیریم و آن را واحد خود قرار دهیم، حال می گوئیم که یک واحد زمانی گذشت

1. Puryear 2106a: 3-4.

2. Loke 2015:2.

و حوادثی را در خود جای داد و ما به واحد زمانی بعدی رسیدیم. در این فرض این اشکال بجاست که شما چگونه می‌توانید از روی هم قرارگرفتن تدریجی این حوادث و واحدهای زمانی، بی‌نهایت واحد زمانی را گذرانده باشید. کریگ در نظرگرفته که عبور و طی کردن تدریجی یک کم پیوسته، یک بی‌نهایت بالقوه است؛ چراکه تنها ذهن این تقسیم‌ها را انجام می‌دهد، خدشه‌دار خواهد بود. درخصوص زمان حال اگر بگوییم حقیقت آن، مرز و نقطه میان گذشته و آینده است، این نقطه با مفهوم کاملاً حدی، واقعی و قابل درک خواهد بود. ذهن زمان حال را این‌گونه قرارداد نمی‌کند، بلکه ما حقیقت زمان حال را این‌گونه می‌فهمیم. با این مقدمه می‌توان گفت، ما در هر مقطع زمانی که در نظر بگیریم، بی‌نهایت زمان حال حقیقی و نه ذهنی را سپری کرده‌ایم. این مطلب برای فعالیت‌های پژوهشی دیگر، موضوع مناسبی است.

بررسی دلیل سوم محال‌بودن شمارش بی‌نهایت

اعضای بی‌نهایت، بیشتر از آن هستند که بتوانند به شماره درآیند. این استدلال مصادره مطلوب است؛ اما به جهت آنکه هدف مقاله این بوده که نشان دهد دفاع‌های انجام‌شده از حدوث، در فرض پذیرش نظریه استاتیک زمان، دفاع کاملی نیست این استدلال را در فرض نظریه استاتیک قابل نقد است. لوک روی این استدلال پافشاری کرده و این موضوع را با توجه به ماهیت بی‌نهایت و ماهیت شمارش، امری همواره صحیح و ضروری در نظر گرفته است.^۱

تعبیری که لوک ابتدای مقاله‌اش برای محال‌بودن شمارش بی‌نهایت، به کار برده است شمارش هر جزء پس از دیگری به صورت تدریجی و پشت‌سرهم (successively) است.^۲

واژه successively به معنای تدریجی و پشت‌سرهم آمدن است و همان‌طور که گذشت، مستلزم نظریه دینامیک است. اگر بخواهیم درخصوص شمارش دقت کنیم، شمارش چیزی جز تنظیر ذهنی اعداد با یک امر محسوس نیست؛ مثلاً ما اعتبار می‌کنیم که به چه چیزی ثانیه بگوییم و بعد در ذهن خود از لحظه شروع برای هر ثانیه یک عدد تنظیر می‌کنیم.

1. Loke 2014a:77.

2. Loke 2014a:73.

همان طور که کریگ هم اشاره کرده، شهود اولیه همه ما، زمان تدریجی است و چون شمارش نیز یکی از افعال ماست و ما آن را در ظرف زمان انجام می دهیم، طبیعتاً فهم ما از شمارش نیز تدریجی خواهد بود. حال بیایید با نظریه استاتیک بار دیگر به شمارش فکر کنیم. طبق نظریه استاتیک، فکر می کنیم در حال حاضر، فقط بین عدد یک با ثانیه اول در ذهن خود تنظیر ایجاد می کنیم؛ اما در حقیقت اگر احاطه کاملی داشته باشیم، ما در تمامی زمانها در حال تنظیر اعداد با ثانیهها هستیم و اگر فرض شود موجودی در تمامی زمانها، حیات داشته باشد و ذهن او نیز این تنظیر را انجام دهد، به شکل دفعی تمام بی نهایت را شمرده است. همان لحظه ای که من یک را شمرده ام، در همان لحظه دو، سه، چهار و... تا بی نهایت شمرده شده اند و در این فرض هیچ استحاله ای وجود ندارد که بی نهایت شمارش شده باشد. اساساً استدلال لوک یک برهان خلف بود که باید نشان می داد با فرض و پذیرش موجودی ازلی، تناقض رخ می دهد، حال آنکه با فرض یک موجود ازلی در نظریه استاتیک، هیچ مشکلی به جهت شمارش برای این فرض (موجود ازلی) ایجاد نمی شود. به بیان دیگر به نظر می رسد خود محال بودن شمارش بی نهایت، محتاج آن بود که شمارشگر ازلی و ابدی وجود نداشته باشد و نه اینکه خود، یک گزاره پذیرفته همواره صحیح باشد که اگر در جایی تحقق آن را دیدیم به این نتیجه برسیم که یکی از فرضیات ما غلط بوده است. لوک در قسمتی از مقاله خود گفته است، نباید ازلی بودن فرض شود تا بعد ادعا شود شمارش بی نهایت دیگر اشکالی ندارد.^۱

این بیان لوک خود، نشانگر مصادره به مطلوب بودن این استدلال است؛ چراکه بناست ما با تصور شمارش و تصور بی نهایت، حکم به محال بودن شمارش بی نهایت کنیم. در برهان خلف نیز بناست در ابتدا فرضی صورت بگیرد و در انتها با نشان دادن تناقض، خلاف آن نتیجه شود، حال آنکه ما با صرف تصور عمل شمارش و بی نهایت، حکم به محال بودن شمارش بی نهایت نمی کنیم؛ بلکه برای این حکم نیاز است که فرض شود فعالیت شمارش و شمارنده، ازلی یا ابدی نباشد.

از مجموع این سه نقد روشن شد که دفاع های صورت گرفته از حدوث جهان با فرض نظریه استاتیک، دفاعیات منتج و صحیحی نبوده اند. راه برای دفاع های جدید باز است؛ اما به نظر می آید اگر نظریه استاتیک پذیرفته شود، دیگر ازلی بودن و ابدی بودن جهان

1. Loke 2014a:79-80.

مگر با ادعای محال بودن تحقق بی‌نهایت بالفعل که در صورت‌بندی اول برهان کلام آمده است، ممکن نخواهد بود.

استلزام انکار ابدیت

مطلب دیگری که در اثنای مقاله بدان اشاره شد و خود یکی از توالی فاسد پذیرش نظریه استاتیک و پذیرش دفاع لوک است، اینکه اگر حرف لوک در محال بودن شمارش بی‌نهایت در نظریه استاتیک را بپذیریم، آنگاه ابدیت نیز امکان تحقق نخواهد داشت؛ در نتیجه یک خدا باور یا از اعتقاد به ابدی بودن یا از صحت ادعای لوک باید دست بکشد.

اشکال به فرض مسئله

در برهان، فرض شده است که اگر جهان نقطه شروعی نداشته باشد، آنگاه شخصی که در تمامی زمان‌ها موجود باشد و مشغول شمارش، می‌تواند یک بی‌نهایت بالفعل را بشمارد. اگر بپذیریم این نتیجه مستلزم تناقض یا تحقق یک محال است، باید بازگردیم و دوباره به‌طور جداگانه درباره صحت تک‌تک مقدمات بیندیشیم. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که حتماً یکی از مقدماتی که صحیح فرض شده، باطل بوده است. اگر کسی بگوید مشکلی که در نتیجه با آن روبه‌رو شدیم نه از فرض ازلی بودن جهان و زمان، بلکه از فرض موجودی ازلی است، لوک چه پاسخی می‌تواند داشته باشد؟ او باید ثابت کرده باشد، فارغ از فرض ازلی بودن جهان، فرض موجود ازلی که همواره مشغول فرایند شمارش باشد، به‌خودی‌خود هیچ اشکالی ندارد؛ چراکه اگر تنها تمرکز روی محال بودن شمارش بی‌نهایت است، این امر مستلزم این خواهد بود که یک ذهن شمارنده، همواره فعال و مشغول شمارش وجود داشته باشد و اگر کسی در امکان تحقق چنین خدشه وارد کند، دوباره راه برای امکان ازلی بودن جهان در این برهان باز خواهد شد؛ زیرا با ابطال تنها یکی از مقدمات، دیگر دلیلی برای ابطال مقدمه دیگر در بین نخواهد بود. برهان لوک به امکان یک موجود ازلی همواره شمارنده نیاز دارد که مستلزم هیچ اشکال یا تناقضی فارغ از ازلی بودن زمان و جهان نباشد، کاری که به نظر لوک بدان نپرداخته است؛ البته نگارنده به لوک حق می‌دهد که امکان فعلی ازلی بودن یک ذهن موجود شمارنده با فرض ازلی بودن زمان را بدون اشکال، فرض گرفته باشد. البته این سؤال به ذهن می‌آید که اگر شما فرض گرفته‌اید تحقق یک موجود ازلی شمارنده، اشکالی به‌غیر از امکان ازلی بودن جهان ندارد، چه فرقی میان این موجود با فعالیت شمارش است؟ چراکه هر دو این‌ها را می‌توان به‌عنوان حادثه‌ای تحقق‌یافته در این جهان

فرض کرد. به هر حال اگر شخصی به این فرض (امکان فعلی یک موجود دارای ذهن همواره شمارنده) مشکوک باشد، حتی با فرض پذیرش محال بودن شمارش بی‌نهایت، مردد خواهد بود که یا جهان ازلی نیست یا یک ذهن شمارنده همیشه فعال ازلی، ممکن نیست؛ مثلاً لوک می‌تواند لااقل در پاسخ به یک خدا باور بگوید که او باید قبول داشته باشد خدای متعال در فرض ازلی بودن جهان، یک بی‌نهایت بالفعل را می‌تواند بشمارد. اشکال دیگری که به برهان حدوث گرفته شده، مفروض دانستن قطعاً شروع است.^۱ چیزی که کریگ و لوک برای پاسخ به آن تلاش کرده‌اند.

با مشابهت بین شمارش از یک تا بی‌نهایت و همین‌طور از صفر تا منفی بی‌نهایت و تنظیر این دو به یکدیگر تلاش شده، تا نشان داده شود بین این دو فرقی نیست. در شمارش ازلی بودن می‌توان فرض کرد، شمارنده عدد صفر را با امروز منطبق کند، عدد منفی یک را با دیروز و... چون تمامی این روزها برای شخص، معلوم و حاضر است ایرادی ندارد که این تنظیر رخ دهد. در ادامه لوک می‌گوید: اگر هرچیز عجیبی در این فرض دیده می‌شود، به جهت استحاله ازلی بودن است و نه چیز دیگری. از آنجا که هدف این مقاله، نسبت‌سنجی بین نگاه به زمان با برهان حدوث بود، در این مقاله به این موضوع نمی‌پردازیم.

نتیجه‌گیری

در مجموع به نظر می‌رسد، تغییر نگاهی که اندرو لوک در برهان ایجاد کرده است، باعث استقلال برهان از نگاه به زمان نشده است. پذیرش نگاه استاتیک، بسیاری از مفاهیم از جمله ازلی بودن و همین‌طور مفهوم شمارش را دچار دگرگونی می‌کند. اندرو لوک با تمرکز بر محال بودن شمارش بی‌نهایت، تلاش کرد تا از حدوث جهان در نگاه استاتیک دفاع کند؛ اما در حقیقت پذیرش نگاه استاتیک، مفهوم شمارش را هم به گونه‌ای متحول می‌کند که دیگر ادله استحاله شمارش بی‌نهایت، بی‌اثر خواهند شد؛ در نتیجه به نظر می‌رسد، دومین برهان حدوث جهان مبتنی بر نگاه دینامیک باقی است. در اولین برهان (استحاله تحقق بی‌نهایت بالفعل) نگاه دینامیک و استاتیک اثرگذار نیستند؛ اما باز این اشکال باقی خواهد بود که اگر نگاه استاتیک را بپذیریم و ملتزم به اولین برهان حدوث باشیم، باید دست از اعتقاد به ابدیت بکشیم. راه برای کسانی که بخواهند با تغییرات دیگری تلاش کنند برهان دوم را برای باورمندان به نگاه استاتیک احیا کنند، باز است؛ اما

1. Morrison 2002: 162.

از نظر نگارنده این تلاش‌ها نتیجه‌بخش نخواهند بود؛ چراکه اگر ما فرض کنیم بی‌نهایت بالفعل ممکن باشد و فرض کنیم حوادث نه به‌شکل تدریجی، بلکه دفعی محقق شده‌اند، به نظر می‌رسد هیچ وجه ایراد جدیدی برای اشکال به ازلی بودن، باقی نخواهد ماند؛ چراکه در این فرض هیچ تفاوتی میان ازلی بودن و ابدی بودن نخواهد بود. حال آنکه اعتقاد به ابدی بودن به‌عنوان یکی از مسائل جدی میان خداپاوران، مورد پذیرش است. دیگر نمی‌توان گفت که چگونه جهان یک بی‌نهایت را طی کرده است و به زمان حال رسیده است؟ دیگر هیچ فرقی میان گذشته و آینده نیست. اصلاً در نگاه استاتیک، رسیدن بی‌معنی می‌شود.

مسئله بی‌نهایت و ازلی بودن و ابدی بودن جهان، همگی مفاهیم سخت‌فهم، بلکه ناهمیدنی هستند، هرچه انسان درباره آن‌ها تدقیق و تفکر می‌کند، باز احساس سردرگمی و تشویش می‌کند.

منابع

- 1) Craig, William Lane, 1979, *The Kalām Cosmological Argument*, London: Macmillan Press.
- 2) Craig, William Lane and James D. Sinclair, 2009, "The Kalām Cosmological Argument", in Craig and Moreland 2009: 101–201
- 3) Grünbaum, Adolf, 1991, 1994, "Some Comments on William Craig's 'Creation and Big Bang Cosmology'", *Philosophia Naturalis*, 31(2): 225–236.
- 4) Loke, Andrew Ter Ern (2014). "A Modified Philosophical Argument for a Beginning of the Universe". *Think*, 13, pp. 71-83 doi:10.1017/S147717561300033X
- 5) ۲۰۱۶. On Finitism and the Beginning of the Universe: A Reply to Stephen Puryear, *Australasian Journal of Philosophy* 94/3: 591_5.
- 6) Morrision, Wes, 2002, "Causes and Beginnings in the Kalam Argument: Reply to Craig", *Faith and Philosophy*, 19(2): 233–44. doi:10.5840/faithphil200219218
- 7) Puryear, Stephen 2016. Finitism and the Beginning of the Universe: replies to loke and dumsday, *Australasian Journal of Philosophy*, 94(4), 808–813. doi:10.1080/00048402.2016.1194443 (<https://doi.org/10.1080/00048402.2016.1194443>).